

فصلنامه علمی تخصصی فقه و حقوق معاصر

سال نهم، شماره بیست و سوم، بهار ۱۴۰۲ - ص ۹۴-۱۲۰

نقش مجمع عمومی ملل متحد در تحکیم صلح و امنیت بین المللی

طاهره اکبری^۱

چکیده

تحکیم صلح مجموعه‌ای است در هم تنیده از فعالیت‌هایی که از لحاظ نظری فاقد مبنای حقوقی روشن در منشور ملل متحد، ولیکن به لحاظ عملی و تجربی مهمترین ابزار قابل دسترس برای تامین حفظ اصلح و امنیت بین المللی می‌باشد، در حالی که تحکیم صلح یک رهیافت عملی برای حفظ اصلح و امنیت بین المللی است و نمی‌توان دست آوردهای مثبت آن را انکار نمود. در میان ارکان سازمان ملل متحد، مجمع عمومی رکن فراگیر سازمان ملل متحد است و نقش ثانویه حفظ صلح و امنیت بین المللی را بعد از شورای امنیت دارا می‌باشد. شورای امنیت، مسئولیت اصلی حفظ صلح را دارد ولی این مسئولیت انحصاری نیست و عدم توانایی شورای امنیت در اتخاذ اقدامی فوری در بحران‌های بین المللی، مانع از آن نخواهد بود که سازمان ملل متحد به وظیفه خود در حفظ صلح و امنیت بین المللی عمل ننماید. به طور کلی اقدامات مجمع عمومی زمانی اثربخش خواهد بود که کلیه دولت‌های عضو، حقوق و اختیارات مجمع عمومی، را به رسمیت شناخته و کشورهای قدرتمند به آراء کلیه کشورهای عضو بیشتر از منافع خود اهمیت دهند.

واژگان کلیدی: مجمع عمومی، مسئولیت، صلح، امنیت، سازمان ملل متحد

۱- مقدمه

از زمان شکل گیری تمدن های بشری، صلح و امنیت بین المللی نیز وجود داشته است و ایجاد صلح و امنیت همواره یکی از دغدغه های جامعه بین المللی بوده است. در این راستا سازمان های بین المللی نقش مهمی را ایفا کرده اند. سازمان ملل، حفظ صلح و امنیت بین المللی را اولین هدف خود می داند. مجمع عمومی بر اساس اصل برابری دولتها از همه اعضای سازمان ملل متحد ترکیب یافته است و وظیفه نظارت بر تمامی فعالیت های سازمان ملل متحد را بر عهده دارد و در آن هر موضوعی که راجع به صلح و امنیت بین المللی در قلمرو منشور باشد، مورد بحث و بررسی قرار می گیرد و میتوان از آن به مثابه مهم ترین محل اجتماع جهانی پیرامون مذاکرات سیاسی و سیاست های حاکم بر نظام بین المللی تعبیر نمود. مجمع عمومی در بیان افکار و آرمان های کشورهای جهان سوم اهمیت بیشتری پیدا کرده است. این رکن می تواند برای حل و فصل مسالمت آمیز هر وضعیتی که به نظر می رسد ممکن است به رفاه عمومی یا به روابط دوستانه بین ملت ها لطمه بزند، اقداماتی را توصیه بنماید و یا درباره قضیه مورد بحث اقدام به صدور قطعنامه نماید. اما حق مداخله در مسائل مربوط به صلاحیت شورای امنیت را ندارد. این بحران های بین المللی برای ایجاد صلح و امنیت پایدار فوایدی دربرداشت. بر طبق وظایفی که منشور ملل متحد برای مجمع عمومی شناخته است و همچنین استدلال های دیگری که در این تحقیق خواهد آمد، مجمع عمومی در برخی از اوقات و با وجود شرایطی، برقراری و حفظ صلح و امنیت بین المللی را در اختیار گرفته است. امروزه مجمع عمومی به عنوان یک مرکز بین المللی برقرار کننده صلح و امنیت بین المللی بین کشورها و منعکس کننده نظرهای اکثریت دولت های دنیا شناخته شده است. نقش مجمع عمومی باعث می شود که نگرانی جامعه جهانی به خصوص کشور های در حال توسعه، در مواردی که صلح و امنیت بین المللی در خطر باشد، رفع گردد.

کمیسیون نهادهای سازی صلح، که در سال ۲۰۰۶ عملیاتی شد نهاد بین دولتی مشورتی جدیدی از سازمان ملل است که به ویژه می کوشد به کشورها کمک کند مرحله انتقال از جنگ به صلح پایدار را بگذرانند. هدف آن انجام این کار با گرد هم آوردن تمامی عناصر مربوط به نهادهای سازی صلح، از جمله کمک دهندگان بین المللی، موسسات مالی بین المللی، دولت های ملی، کشورهایی که با اعزام سرباز به سازمان ملل کمک می کنند و نمایندگان جامعه مدنی؛ پیشنهاد استراتژی های یکپارچه برای نهادهای سازی صلح و بازپروری پس از مناقشه؛ کمک به تضمین تامین

مالی قابل پیشبینی برای فعالیتهای بازپروری زود هنگام و سرمایه گذاری مالی مستمر در دوره میان مدت تا بلند مدت؛ تمدید دوره توجه از سوی جامعه بین المللی به بازپروری پس از مناقشه؛ و ایجاد بهترین روش ها برای مسائلی است که به همکاری گسترده بین فعالان و عوامل سیاسی، نظامی، انسان دوستانه و توسعه نیاز دارد.

قطعنامه های همزمان مجمع عمومی و شورای امنیت، ایجاد کمیسیون نهادینه سازی صلح، ایجاد صندوق نهادینه سازی صلح و دفتر حمایت از نهادینه سازی صلح را نیز پیشبینی کردند. فعالیتهای سازمان حوزه های اساسی پیشگیری از مناقشه، ایجاد صلح، حفظ صلح، تقویت و نهادینه سازی صلح را در برمی گیرد. برای این که این فعالیتهای موثر واقع شوند باید تکمیل کننده بوده یا همزمان انجام شوند.

۱-۱- مفهوم صلح و امنیت بین المللی

در این قسمت نخست به بررسی مفهوم صلح، سپس به مفهوم امنیت بین المللی می پردازیم.

۱-۱-۱- مفهوم صلح بین المللی^۱

صلح نتیجه اندیشه ای است که انسان برای رهایی از جنگ و رسیدن به آرامش از زمان وجود تفاوتها و تضادهایی که بین اقوام باستانی تا به امروزه بوده و ثمره ی آن جز جنگ و از بین رفتن سرمایه های برگشت ناپذیر جوامع (انسانها) بوده، همواره در پی آن جدل نموده است. بشر، حیوانی بالفعل و انسانی بالقوه است و توانایی مساوی برای بد یا خوب بودن را داراست و این نیک با زشت بودن ریشه در درک واقعیتها و وجدان و عقل اوست که دارای خصلتی چون طمع و نیاز، تقابل و نوع دوستی است و محصول این جدل عقلانی او به وجود آمدن جنگ و صلح که موجب جدایی ناپذیر شدن دیالکتیک این پدیده ها شده است. صلح حاصل ابتکار ذهن است که در کورسوی جنگ انسان را فریبده به سوی روشنایی می گرایاند، و هدف از آن ارتقای ظرفیت جامعه بین المللی برای اداره و حل و فصل کردن تضادها و تفاوتها بدون وقوع هرگونه خشونت و برگشت به خصلت بد انسانی است. معنای عقلانی صلح حتی اگر دوستانه نباشد، برای در بر گرفتن کل ملت ها در کره خاکی که می توانند با هم روابط دوستانه متقابل داشته باشند، یک معنای اخلاقی نیست، بلکه ضرورتی حیاتی است از اینرو جهت تصدیق صلح به عنوان یک ضرورت که شرط بقای بشری است باید آن را یک حق ذاتی تلقی کرده و در قالبی حقوقی و

^۱ International peace

نه سیاسی آن را پروراند، که این چارچوب حقوقی که صلح در آن نهادینه می‌شود و حقوق بین‌الملل نام دارد که ضمن پذیرش تأثیرات غیرقابل اجتناب رابطه قدرت بر ساختار و بافت جامعه بین‌المللی، در جستجوی منطق صلح و عدالت است. همچنین، لزوم استقرار صلح پایدار جهت جذب فریبکارانه‌ی افکار عمومی نیست. بلکه لازمی استقرار حق و تفوق بر باطل و پیروی جنایت بر نابودی است. دیگر نباید حق صلح و یا حقوق بین‌الملل صلح را به دیده «حقوق مطلوب و آرمانی» که محتمل‌الوقوع بوده و تحقق صورت جاویدان آن امری رویایی است نگریست. بلکه بایستی صلح را تکلیف حقوقی دانست که اعضای جامعه بین‌المللی را در کل به سوی صلح محوری هدایت می‌کند. ماحصل کلام اینکه صلح یک ارزش و یک حق ذاتی فردی است که با توسعه روابط بشری به یک حق جمعی تبدیل شده است چرا که پیشتر بایستی صلح در ذهن و عقیده فرد فرد جامعه بشری نهادینه شود تا به یک واقعیت بنیادین جهانی تبدیل گردد. دوست داشتن نوع دوستی، آرامش، در ذهن تک تک افراد بشر فضایی را می‌آفریند که تسری آن به جامعه جهانی به سهولت انجام گیرد. اصلاً فلسفه صلح بر پایه اصل «زندگی کن و بگذار همه با آرامش و امید زندگی کنند» بنا شده است.

ترویج صلح و رواج روابط صلح آمیز از گذشته‌های دور به صورت منتهی بعنوان هدف نهایی حقوق بین‌الملل محسوب می‌شد، به نظر می‌رسد که نظم حقوقی بین‌المللی که میثاق جامعه ملل در صدد دست‌یابی به این هدف ارزشمند است ایجاد کننده یک سیستم جدیدی است که بوجود آورنده امنیت جمعی می‌باشد با داشتن روابط صلح‌آمیز به همان نحوی که منشور سازمان ملل متحد مقرر داشته باشد. در سیستم جدید پیش نیاز دست‌یابی به امنیت جمعی منوط به توسل به ارزشهای جامعه بین‌المللی است. به این ترتیب باید در سطح جهان و بین اعضا جامعه بین‌المللی شرایطی را محیا کرد تا مانع حمله متجاوز و حملات غیرقانونی به یکدیگر شود. ممنوعیت جامع تهدید به زور بعنوان یک تعهدی شناخته می‌شود که با ضمانت اجرای حقوقی توأم گردیده است شورای امنیت سازمان ملل متحد کشورهای عضو را مکلف کرده که تدابیر لازم را برای همکاری با هم به منظور اتخاذ تدابیر مربوط به آن تمديد نماید. منشور سازمان ملل یک مصوبه راجع به نظام امنیت جمعی به موجب ماده ۳۹ تعریف کرده است اما در موارد قبل از آن مقرر داشته که کشورها باید با توصیه‌ها و تصمیمات و ضمانت‌های نظامی و غیرنظامی که از طریق شورای امنیت معین شده‌اند از تهدید صلح و نقض صلح و تجاوز اکیداً پرهیز نمایند. این سه اصطلاح به نوعی در ماده ۱ منشور مرتبط با حفظ صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد شده و بعنوان اولین

هدف از اهداف منشور سازمان ملل متحد تصویب شده است اکثریت مولفین منشور معتقدند که شورای امنیت باید وضعیت‌های منجر به خطر افتادن صلح و امنیت بین‌المللی است را مشخص کند و ابزارهای مورد نظر را در این خصوص پیش‌بینی نماید مجمع عمومی سازمان ملل متحد متعاقباً طرح تجاوز را طی قطعنامه ۳۳۱۴ مصوب ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ تصویب نموده و به نظر می‌رسد که تجاوز بعنوان نقض حقوق بین‌الملل و صلح آن معرفی شده است بویژه مفهوم تهدید صلح.

به نظر می‌رسد که مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی علاوه بر یک مفهوم استاندارد و دائمی از مفاهیم متغیر نیز برخوردار است به این ترتیب که تنها جنگ نیست صلح و امنیت بین‌المللی را خدشه‌دار می‌کند بلکه چالش‌های جهانی نظیر فقر و گرسنگی و مناقشات داخلی کشورها و فقدان دموکراسی در برخی از کشورها موجب می‌شود که بسوی نقض صلح و امنیت بین‌المللی گام بردارد (رحیم زاده، ۱۳۹۸: ۱۴-۱۷).

۱-۱-۲- مفهوم امنیت بین‌المللی^۱

نقطه ضعف عمده حقوق بین‌الملل آن است که نمی‌تواند پایه‌گذار امنیت حقوقی یا همان داده عینی باشد که اثر کلی دارد و در قبال همه به یک صورت قابل استناد است. بعبارت دیگر، در حقوق بین‌الملل گزاره‌هایی وجود ندارد که با آنها بتوان به تصدیق قطعی رسید. امنیت حقوقی موجود در جامعه بین‌المللی به روابط فرد فرد دولت‌ها مربوط می‌شود و در نتیجه اثری جزئی دارد (ستوده، ۱۳۹۹: ۱۵).

امنیت بین‌المللی که در این مفهوم فقط بر مبنای حفظ اعتماد و توجه مستقیم به شکل قاعده استقرار می‌یابد، با ساختار جامعه بین‌المللی کاملاً سازگاری دارد. غیرمتمرکز بودن اختیارات مراکز مستقل و برابر یعنی دولت‌ها خصوصیت اصلی این جامعه است. مسلم است که این ساختار بر شکل و ماهیت حقوق بین‌الملل اثر می‌گذارد. این اثر خصوصاً دو نسبی و دو جانبه بودن وضعیت‌های حقوقی مشهود است. لازمه هر وضعیت نسبی، امنیت نسبی یعنی امنیت میان طرف‌های رابطه اجتماعی است. امنیت نسبی، مواضع طرف‌های رابطه را مستحکم می‌سازد و با تکیه بر حقوق مکتسب، راهگشای مسیر آینده می‌شود. این وضعیت‌ها در عین حال به علت پراکندگی و عدم انسجام، با امنیت کلی و واحد منافات دارد. امنیت حقوق فراگیر و واحد آنگاه مستقر می‌گردد که بتواند واقعیات

^۱ International Security

حیات اجتماعی را با حقوقی به نظم در آورد. بعبارت دیگر چنین امنیتی فقط در محدوده یک نظام حقوقی جامع که بر سلسله مراتب میان ارگانها و منابع حقوق متمرکز باشد، امکان پذیر است. علاوه بر این حقوق بین الملل نظامی است که اساساً با روابط سیاسی میان دولتها سرو کار دارد و به همین علت آنچه بر فضای جامعه بین المللی حاکم است منفعت طلبی است، نه امنیت حقوقی، البته در نظامهای داخلی، «حقوق اساسی» نیز به سبب ماهیتی که دارد نظامی است که به ضرورتهای امنیت حقوقی و فورمالیسم چندان اعتنایی ندارد. امنیت اصولاً با نظم و ترتیب و محتوا و صراحت قواعد نظام حقوقی سروکار دارد و به همین سبب قبل از هر چیز با ماهیت و شکل قاعده مرتبط است.

در حقوق بین الملل، منابع و همچنین اصول و قواعد حاکم بر روابط دولتها غیر یقینی است و ابهامات و پیچیدگی هایی دارد که عمیقاً بر امنیتی که این نظام باید برای تابعان خود بوجود آورد، تاثیر می گذارد. خصوصیت بارز حقوق بین الملل، آشفتگی و پراکندگی مقررات و اختلاط آنها با یکدیگر است که هنوز در نظم حساب شده ای محصور نشده است. فقدان سیستم واحد قانونگذاری، نبود. سلسله مراتب میان منابع حقوق بین الملل، انعطاف پذیری قالب های دستوری، پراکندگی مقررات، فردیت قواعد و یک جانبه بودن آنها، عواملی بوده که در این آشفتگی و بی انضباطی سهم بسزایی داشته اند. حقوق بین الملل نظامی است حقوقی که بخش اعظم آن نامکتوب است و بر عرف تکیه دارد. عرف، تحکیم رویه های متصل به اعمال و افعالی است که در حد خود مبنای آن رویه هاست. این رویه ها از تکرار تدریجی اعمال و افعالی پدید می آید که صرفاً برای تامین منافع معینی انجام می گیرند و به موازات انجام گرفتن آن اعمال و افعال ذهنیتی بوجود می آورند که اصطلاحاً بدان «وجدان حقوقی» می گویند. پدیداری عرف، حاصل فرایندی است که در آن وجود بر ماهیت پیشی می گیرد و در نتیجه، پراکندگی و نابسامانی های خود را به آن تحمیل می کند. برخلاف قانون موضوعه که ارتجالاً بوجود می آید و محصول اندیشه ای خردمندانه و دقیق و منسجم است، عرف کلیتی است از اجزاء پراکنده که از تجمیع اعمال و رفتارهای خاموش و غیرمتمقارن شکل می گیرد. مسلم است غلبه و برتری نظامی غیرمکتوب با حدود و مرزهایی نامشخص که بطور فزاینده ای بر زندگی اجتماعی دولتها سیطره پیدا کرده باشد. نظم و انضباط و صراحت را از سیستم حقوقی می زداید و آن را سست و متزلزل میکند. در حال حاضر، بسیاری از تعهدات دولتها حاصل پیمانهای خاص، توافقها و شناساییها، حقوق تاریخی و هم چنین اقرار صریح آنها به وجود حقوق معینی است، همین امر باعث

شده است حقوق بین الملل بصورت مجموعه‌ای از قواعد پراکنده درآید و امید به منظم ساختن آن، و تعیین دقیق حقوق و تکالیف هر یک از دولت‌ها به یأس مبدل گردد. در این نظام کمتر اتفاق می‌افتد که موضوع واحد تابع قاعده واحد باشد. در اغلب موارد، لایه‌های متعددی از قواعد حقوقی از موضوع واحد سخن گفته اند، و در نتیجه بر رابطه‌ای واحد رژیم‌های مختلف و متنوعی حاکم شده است. حقوق بین الملل، برخلاف سایر نظام‌های حقوقی، دارای سیستم واحد نیست. مجموعه‌ای است از قواعد پراکنده که به تناسب روابط پراکنده دولت‌ها، بصورت‌های مختلف خودنمایی می‌کند. در چنین وضع و حالی شگفت‌انگیز نیست اگر بگوئیم نفس امنیت حقوقی در جامعه بین‌المللی، آرمانی انتزاعی است که هنوز فرصت ظهور پیدا نکرده است (فلسفی، ۱۳۹۰: ۴۲۷-۴۳۰).

همچنین، امنیت شکل خاص و گونه بسیار کلی از سیاست است. همه موضوعات امنیتی مسائل سیاسی هستند. اما هنگامی که طرف‌های درگیر در یک مناقشه اختلافات خود را از طریق راه‌های غیرخشونت‌آمیز و از طریق پیمان یا موافقتنامه درباره اصول، قواعد یا نهادهای مشترک حل کنند، آن اختلافات سیاسی دیگر مسئله امنیتی نیستند، چرا که در آن پیمان، مسئله سیاسی تداوم پیدا می‌کند، اما ابعاد بالقوه امنیتی‌اش تا سر حد اضمحلال و حذف به حاشیه رانده می‌شود. امنیت به مثابه ویژگی اصلی اختلاف سیاسی هنگامی به وجود می‌آید که بازیگران برای کسب خواسته خود از دیگران، از زور و یا تهدید به زور استفاده کنند. به عبارت دقیق‌تر، به محض آنکه صدمه فیزیکی یا خسارتی دامن‌گیر یک بازیگر یا چند بازیگر درگیر شود. جنبه دوم سیاست به مثابه اختلاف یا به مثابه موضوع امنیتی ظاهر می‌شود. گستره مسائل امنیتی در سراسر تاریخ و در تمام مکان‌ها، همزمان با تاریخ تعامل بشری بوده و زور و تهدیدات قهری در آن نقش اساسی داشته است. امنیت همانند سیاست پدیده‌ای است که همواره به دلیل قصد یا اقدام انسانها ایجاد می‌شود، ظهور امنیت به منزله یک مسئله زمانی با سیاست، مرز مشترکی خواهد داشت که شرایط تحقق «جنگ واقعی» فراهم شود. اغلب مبادلات متعارض بین انسانها و کارگزاران آنها که در حوزه سیاست قرار می‌گیرد. به طور مستقیم در برگیرنده خشونت یا استفاده فوری از آن نیست. اکثر مبادلات سیاسی که موجب اختلاف نظر می‌شود به شیوه‌های مسالمت‌آمیز حل می‌شوند اینها مسئله امنیتی نیستند. این تعاملات مانند مبادلات اقتصادی از بازارهای جهانی یا همکاری بین دولت‌ها در زمینه مقابله با گرم شدن زمین در حوزه گسترده‌تر روابط بین الملل و سیاست جهانی قرار می‌گیرند. آنها زمانی به الگوی غالب مسئله امنیتی و عدم توافق داوطلبانه درباره نتایج تبدیل می‌شوند که یک یا همه بازیگران در تعامل برای کسب

منافع‌شان متمایل به زور یا تهدید شوند. امنیت مسئله‌ای از نوع خاص است و شامل آن دسته از مبادلاتی بین انسان‌ها و کارگزاران‌شان، دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌ها، انجمن‌ها را می‌شود که هدف‌شان فقط کسب نتایج مرجح از بازیگران درگیر نیست. بلکه آنها حاضرند برای کسب خواسته خود از زور و تهدیدات قهری نیز استفاده کنند. این تعاملات، نوع خاصی از منطق انسانی را طلب می‌کند که بنیان‌گذاران تئوری امنیتی آن را به طور آشکار نشان داده‌اند. مبادلاتی که به توافق داوطلبانه بین بازیگران منجر می‌شود از آزمون امنیتی رها می‌شوند، اما هنگامی که موافقت‌نامه همکاری چند جانبه شکست می‌خورد موافقتنامه تجاری یا کنترل تسلیحات نقض یا رد می‌شود، روابط غیرامنیتی قبلی دوباره امنیتی می‌شود که باید به طور همزمان با موضوع اساسی مورد اختلاف حل شوند. تبیین و فهم رفتار امنیتی بسیار پیچیده‌تر از آن است که فقط در سطح مبادلات سیاسی خشونت‌آمیز ظاهر شود. برخلاف قریحه عادات ثابت فکری، تبیین مناسب رفتار امنیتی مستلزم عدم استفاده از زور و تهدید نیز است. این‌ها اعمال یاد گرفته شده، اجتماعی شده، حساب شده و تعمیق شده انسان هستند. تحلیل‌گران، متخصصان و نظریه‌پردازان امنیتی نه فقط ملزم هستند چرایی و چگونگی استفاده بازیگران از خشونت با تهدید به جار و جنجال را بررسی کنند بلکه ملزم هستند در این باب پرسش کنند و پاسخ بدهند که بازیگران چرا و چگونه می‌توانند از طریق مسالمت‌آمیز، مناقشات سیاسی‌شان را حل کنند یا چرا نمی‌توانند حل کنند. همچنین به سختی می‌توان امنیت را صرفاً به استفاده از زور یا تهدید به زور محدود کرد.

۱-۲- اهمیت صلح و امنیت بین‌المللی

«برقراری صلح در ابعاد مختلف، در اسلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چنانچه، در درون انسان، در خانواده‌ها، میان مردم یک جامعه یا به طور کلی در سطح جهان صلح برقرار گردد، بستر رشد و تعالی انسانها فراهم می‌گردد، که همانا آن منظور اصلی خداوند و هدف عمده خلقت انسان‌هاست. واژه صلح، به معنی سازش، مسالمت و از بین رفتن نفرت میان مردم است. که در قرآن آن را با وصف خیر بیان کرده است، الصلح خیر. هر چند که این اصطلاح، در مورد سازش و آشتی میان زن و شوهر در محیط خانه بکار رفته است ولی قطعاً برقراری چنین صلحی در همه موارد ممدوح و پسندیده است. برقراری صلح آنقدر اهمیت و ارزش دارد که در برخی از احادیث، درجه آن، بالاتر از نماز و روزه دیده شده است. از سوی دیگر، صلح آنقدر اهمیت و ارزش دارد که درباره رواج و گسترش آن، تأکید بسیار شده است. سلام کردن در اسلام به معنی ترویج و ابراز صلح است و

بدین علت است که در دین اسلام، تأکید بسیار زیادی در سلام کردن شده است. البته سلام (صلح) است و پیامبر اکرم (ص) سفارش زیادی در ترویج آن در جهان کرده‌اند (افشاء السلام فی العالم) یکی از نکاتی که نه تنها دارای اهمیت ویژه بوده و به عنوان یک ارزش برتر محسوب می‌گردد آغازگری و شروع در صلح است. بدین معنی که اگر کسی یا گروهی یا دسته‌ای در شروع به برقراری صلح، پیشرو باشند از دیدگاه اسلام از جهات گوناگونی مورد تمجید و تحسین قرار گرفته‌اند. اصولاً دیدگاه اسلام این است که در روابط بین‌الملل بنا با تمام کشورها صلح باشد. عده‌ای از انسانها و به عبارت قرآنی رهبران کفر هستند برای حفظ قدرت، ثروت و مقام خود، دست به هر کاری می‌زنند، حقوق مردم را پایمال کرده بنام حفظ منافع خود، کشورگشایی و تجاوز می‌کنند دست به کشتار انسانها می‌زنند و زخمی و معلول می‌سازند زنان و کودکان را بی‌سرپرست کرده و مردانی را بدون همسر و فرزند می‌کنند. فقر و بی‌خانمانی برای ملت‌ها ایجاد می‌کنند و به عبارت کلی‌تر، صلح و امنیت برخی از انسانها به خطر می‌اندازند. طبیعتاً در اسلام و کشورهای اسلامی در برابر این اعمال و رفتار بی‌تفاوت نبوده و در صورت متعرض شدن به دین اسلام و نیز به انحاء مختلف مسلمانان و کشورهای آن‌ها را آزار داده و باعث اسارت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی آنان گردند و در مجموع امنیت و جان و مال و کیان آنان را به خطر اندازند اینجا وظیفه و تکلیف الهی است که به اشکال مختلف مبارزه و اقدامات پیش‌دستانه و پیشگیرانه، دفاع مشروع و جنگ با آنان بپردازند. لذا صلح یک مفهوم خاص دارد که آن نبود جنگ و اختلاف است. این مفهوم که یک مفهوم خاص و قدیمی است در قلمروهای مختلف در سطح خانواده و اجتماع، داخلی و بین‌المللی کاربرد دارد. هنگامی در اجتماع علاوه بر قانون، اخلاق حاکم باشد و انسانها روابط صمیمانه داشته باشند، فقر و گرسنگی، بی‌سوادی و جهل، تبعیض و خشونت وجود نداشته باشد و حقوق بشر رعایت شود، آوارگان و پناهندگان از یک کشور به کشور دیگر هجوم نبرند، جرم، استثمار و تروریسم وجود نداشته باشد بهداشت و حفظ محیط زیست رعایت شود آنگاه می‌توان گفت صلح واقعی وجود دارد لذا اسلام علاوه بر توجه بر صلح خاص در مفهوم عام نیز صلح را در بین‌الملل نیز مورد ملاحظه قرار داده است. (صادقی حقیقی، ۱۳۸۱: ۱۸۰).

صلح یک حق ذاتی و بنیادین بشر می‌باشد که در عین حال آماج حقوق بین‌الملل قلمداد می‌شود. حق صلح در فراز و نشیب تاریخ مراحل را طی کرده است که در نهایت به هدف اساسی جامعه بین‌المللی تبدیل شده است. حال نوبت به تبیین کارکرد دین حق در محیط نوین جهانی رسیده و جامعه بین‌المللی تاکنون ۳ رهیافت را

جهت پایان دادن به مناقشات اتخاذ نموده است، اولیور ریچوند این رهیافت‌ها را به صورت نسل اول، نسل دوم، نسل سوم ارائه داده است. رهیافت اول، مدیریت مناقشه اساس این رهیافت دیپلماسی سنتی غرب می‌باشد و از عصر وستفالی به بعد به عنوان حفظ وضع موجود دوام داشته است. حامیان این رهیافت معتقدند که دیپلماسی، مذاکره و به طور کلی بهره‌گیری از روشهای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات، مناقشات را از بین نمی‌برد. بنابراین بایستی جهت اجتناب از وخیم‌تر شدن اوضاع به مدیریت آن پردازیم. رهیافت نسل دوم حل و فصل مناقشه همانطور که اشاره شد رفته رفته ایده رد شده، رهیافت نسل اول در نسل دوم نخستین بار توسط برتون (موافقت‌نامه صلح مانیل) مطرح گردیده بطوری که طرح ارائه شده مبنی بر بهره‌گیری از روشهای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات خصوصاً روش مذاکره بوده است. ایرادی که نسبت به رهیافت‌های نسل اول و دوم مطرح است بعضاً پایان‌ناپذیری مناقشات و طولانی بودن آنها تا زمان تأثیر منفی آن بر طرفین ثالث می‌باشد. رهیافت نسل سوم، اتمام مناقشات و استقرار صلح نتیجه‌ی این رهیافت طرح‌ریزی عملیات حفظ صلح سازمان ملل است. ابزار بکارگیری راهبرد صلح‌سازی کلاً به دو گروه تقسیم می‌شوند. گروه اول^۱ و گروه دوم^۲.

نیرو یا اثر حقوقی حقوق بین‌الملل نوین نه از مفهوم سنتی قانون ناشی می‌شود و نه مبتنی بر رضایت هست و نه از طریق طبیعی نشأت می‌گیرد بلکه نیروی الزام‌آور آن از این واقعیت ناشی می‌شود که این حقوق لازم است تا تضمین نماید که جامعه بین‌المللی به طور کارآمد و امن فعالیت می‌کند و با توجه به اصل هر جا جامعه است. قانون باید باشد پس الزام‌آور بودن حقوق بین‌الملل از قبل مفروض است. لیکن میزان اقتدار حقوق بین‌الملل در جامعه بین‌المللی ناهمگون و البته به چگونگی عملیاتی کردن راهبرد نوین صلح جهانی است. نکته مهم را باید در نظر داشت این است که پایداری صلح پروسه‌ای است که نیاز به زمان زیادی دارد به طوری که می‌توان گفت نیل به صلح پایدار جهانی مانند دوی استقامت است نه دوی سرعت. (عبیری، ۱۳۸۸: ۲۶).

^۱ شامل رژیم‌های بین‌المللی است که از جمله آنها می‌توان به قوانین بین‌المللی به ترتیبات منطقه‌ای و جهانی، رژیم حقوقی، خلع سلاح و کنترل تسلیحات

اشاره کرد.

^۲ صلح‌سازی درون کشوری است که می‌توان از مساعدت در تسریع روند رشد و توسعه اقتصادی، بازسازی داخل کشورها، چه قبل و چه بعد از تعارض نام برد. امتیاز رهیافت سوم نسبت به رهیافت‌های دیگر چندبعدی بودن آنست که به طوری که در عین حفظ دیپلماسی صلح، چه قبل از تعارض همانطور در ماده ۳۳ منشور بدان اشاره شده و چه بعد از آن قابلیت بهره‌گیری را داراست.

۱-۳- کارکرد صلح و امنیت بین المللی

در هر جامعه داخلی «دموکراسی» و «حکومت قانون» ضامن پایداری «صلح» و بقا سیستمی است که برای حفظ ارزش‌های مشترک اجتماعی و در نتیجه استقرار و تداوم صلح بر آن جامعه حاکم شده است. اما در جامعه بین‌المللی که استقرار «دموکراسی» و «حکومت قانون» امری نامحتمل و آرمانی دست‌نیافتنی است، تفاهم و وفاق دولت‌های جهان یا به طور کلی «صلح بین‌المللی» بر پایه ارزشهای اخلاقی مشترک، که بر مبنای اراده آنها شکل گرفته و سامان و سازمان یافته است. در نتیجه، به جای آنکه عدالت در برابری حقوقی و شکلی دولتها خلاصه شود، اوضاع و احوال جامعه بین‌المللی به گونه‌ای درآمده است که عدالت با ملاحظه ناموزنی‌ها و تفاوت‌ها و نابرابری‌ها توجیه می‌گردد و مهمتر از همه آنکه تبعیض در رفتار که در حد خود عامل بر هم زنده «صلح» بشمار می‌آید، حالتی نهادین پیدا کرده است، هر چند که سمت و سوی این نظام «صلح» و «بشریت» باشد. به همین سبب «جنگ» بر سر کسب منافع بیشتر همچنان بر دوام است و «صلح» به جای آنکه به گفته اسپینوزا از «جان» مایه بگیرد، از اراده‌ها دولت‌هایی منبث می‌گردد که در غالب موارد پاسخ‌گوی ضرورت‌های مادی و معنوی جوامع خویش نیستند. نیز، «حقوق بین‌الملل» که در حال حاضر باید معبر «صلح بین‌المللی» یا وفاق مردم جهان بر سر ارزشهای بشری «بشریت» باشد، از قواعدی ترکیب یافته است که شمول موضوعشان جزئی و مشمول محمولشان کلی است، به این معنا که مقررات کلی این نظام حافظ منافع بعضی دولتها، یعنی دولت‌های توسعه یافته است. در نتیجه به جای آنکه قاعده حقوق بین‌الملل تدبیری بیرونی برای حل اختلاف دولتها باشد، خود موضوع اختلاف و محور اصلی کشمکش‌های بین‌المللی شده و نظام حقوقی جامعه بین‌المللی را دچار تعارض درونی کرده است. «حقوق بین‌الملل» با آنکه «توسل به زور» را ممنوع می‌شمارد، نه می‌تواند «جنگ» را واقعیتی نامرتب یا غیرحقوقی قلمداد کند و نه می‌تواند آن را عنصری از نظام حقوقی بشمار آورد، که اگر چنین کند از حوزه کاری خود که همانا تأمین نظام از طریق مهار اجتماعی استفاده از زور است خارج می‌شود و رو در روی یکی از اصول اساسی شناخته شده که همانا احترام به شخصیت و استقلال دولتهاست، قرار می‌گیرد. در گذشته‌های دور که وفاق و تفاهمی میان دولتها وجود نداشت و صلح به معنای پیمان بود، هر دولتی می‌توانست برای حل اختلاف خود با دیگران دولتها به «زور» متوسل شود. چنین وضعیتی حقوق بین‌الملل را دچار تعارض اساسی کرده بود، آن هم با توجه به این امر که «حق» و «زور» اصولاً آشتی‌ناپذیرند و این درست نشان می‌داد که

حقوق بین الملل نظامی بغایت ناتوان است. با آنکه این نظام از نظر اصولی غیر منسجم و ناموزون می نمود، فایده‌ای نیز داشت و آن این بود که جنگ طلبی را تقبیح می کرد، اما در عین حال نشان می داد که جنگ همچنان بر دوام است. از زمانی که پیمان بریان کلوگ بسته شده (۱۹۲۸) یا منشور سازمان ملل متحد به تصویب رسیده است (۱۹۴۵) در درون حقوق بین المللی تعارضی دیگر پدید آمده است. چه این نظام از طرفی بر حقوقی بودن خود تأکید دارد و خود را نظامی ناسازگار با زور معرفی می کند و از طرف دیگر زور در جامعه بین المللی سکه روز و به تعبیری مرکز و غایت همه مسائل است. از همین روست که حقوق بین الملل همه روزه شاهد نقض تعهد دولت‌ها در عدم توسل به زور و خودداری از اختلال در کار صلح است. در چنین حالتی حقوق بین الملل یا باید با نظاره کردن تجاوزهای مکرر و موارد متعدد نقض صلح شاهد نفی وجودی خود باشد، یا آنکه دوباره میان تعارضهای اجتناب ناپذیر از یک طرف و اعتبار و اقتدار حقوق از طرف دیگر، سازشی دیرپا به وجود آورد. مانند رأی مربوط به نیکاراگوئه، ایالات متحده آمریکا؛ دیوان بین المللی دادگستری ضمن آنکه به تداوم جنگ و ناتوانی نظام بین المللی اعتراف کرده، به این نکته مهم تصریح نموده است که دولت‌های طرف دعوا، هر دو، «توسل به زور» را ناقض قاعده حقوق بین الملل دانسته و بر چنین تصدیقی اصرار داشته‌اند. اینکه دولتی جنگ طلب به این امر اقرار کند، خود نشان و دلیلی است بر آنکه «منع توسل به زور» همچنان قاعده معتبر حقوق بین الملل است. تعارض میان جنگ و صلح که اصولاً امری کهنه به نظر می رسد، مسأله کشنده است و تاکنون قواعدی که بتوانند این تعارض را به شیوه‌ای مطلوب متعادل سازند و در نتیجه حکومت قانون را ضامن صلح نمایند و سپس امنیت را بر جامعه مستولی کنند، بوجود نیامده است.

ماهیت تهدیدی که موضوع امنیت را می خواهیم در مقابل آن محافظت نمائیم و ابزارهایی که با بکارگیری آنها، در پی برقراری امنیت هستیم. این ابعاد اساسی اغلب با نشانگرهای امنیت مشخص می شوند. به عنوان مثال از امنیت ملی، امنیت زیست محیطی، امنیت دسته جمعی و غیره سخن می گوئیم. اگرچه این ابعاد از یکدیگر مجزا هستند، اما استفاده متعارف یا تعاریف پذیرفته شده از یک واژه مربوط به امنیت می تواند متضمن تداخل آنها نیز باشد. به عنوان مثال، امنیت ملی هم به معنای امنیت دولت - ملت است و هم به طور سنتی متضمن امنیت از تهدیدات نظامی خارجی است که با ابزار نظامی بایستی با آن برخورد کرد. بر این اساس، دولت‌ها باید همواره آماده جنگ باشند و برای بقای خویش قدرت خود را تا حد امکان افزایش دهند بنابراین منافع ملی عبارتست از

قدرت استراتژیک و به طور اخص قدرت نظامی. مفهوم امنیتی از این دیدگاه ناشی می‌شود دولت را به عنوان موضوع اصلی و یا تنها موضوع امنیت در نظر می‌گیرد و دغدغه اصلی آن را مصون نگه داشتن دولت از تهدیدات نظامی خارجی می‌داند «در این دیدگاه یک ملت تا جایی امنیت دارد که بتواند اگر بخواهد از ورود در جنگ اجتناب نماید بدون آنکه از ارزشهای اساسی اش دست بکشد و اگر مجبور به ورود در چنین جنگی شد بتواند آن ارزشها را با پیروزی در جنگ حفظ نماید». دیدگاه رئالیسم هم بر تهدیدات نظامی هم بر قدرت نظامی آنارشیک، خود یاری و ازدیاد قدرت نظامی، کلیدهای امنیت هستند. این دیدگاه که امنیت ملی را همان «حفظ استقلال و خودمختاری دولت از تهدیدات خارجی» می‌داند در تحلیل مفهوم امنیت موضع غالب و مسلط را دارا بوده است و البته این دیدگاه و تحلیل‌هایش از امنیت با مشکلاتی مواجه گردیده بود. تحول جدیدتری که می‌توان گفت نشان‌دهنده تغییر در دغدغه‌ها از دولت به فرد است عبارتست از تغییر در تفسیر صلح و امنیت بین‌المللی در چارچوب منشور ملل متحد این تحول، از اهمیت والایی برخوردار است، چرا که شورای امنیت مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را برعهده دارد و وجود تهدید بر علیه صلح، مبنایی حقوق را فراهم می‌کند تا آن شورا بتواند اقداماتی را براساس فصل هفتم منشور ملل متحد تدارک ببیند. تعریف تهدید بر علیه صلح و امنیت بین‌المللی به طور تدریجی گسترده و موسع‌تر می‌شود و شامل موارد زیر می‌شود:

تهدیدات غیرنظامی، مخاطرات مسلحانه داخلی، فقدان دموکراسی، بحران‌های بشردوستانه و نقض‌های جدی حقوق بین‌المللی، یکی از اموری که باید به طور اخص به آن پرداخته شود، گرایش شورای امنیت به این است که نقض‌های جدی حقوق بشر و یا بحرانهای بشردوستانه را به عنوان تهدیداتی علیه صلح و امنیت بین‌المللی تلقی کند. مثالی که اغلب در رابطه با حقوق بشر بر سرزبان‌ها جاری می‌شود عبارت است از سلسله‌ای از قطعنامه‌های شورای امنیت در رابطه با افریقای جنوبی که آن شورا، سیاست آپارتاید در آن کشور را وضعیتی دانست که صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر می‌اندازد و به طور جدی در آن اخلال وارد می‌نماید. بحران‌های بشردوستانه نیز در قطعنامه‌های فصل هفتم شورای امنیت در موارد مکرری خصوصاً در یکی دو دهه اخیر مورد توجه قرار گرفته‌اند. موارد عراق، سومالی، زئیر، جمهوری دموکراتیک کنگو، هائیتی، سودان را نام برد. شورای امنیت در این قطعنامه‌ها، اعلام داشت که نقض‌های گسترده، سیستماتیک و آشکار موازین حقوق بشر و حقوق بشردوستانه در موقعیت‌های مخاصمات مسلحانه و هدف قرار دادن عمدی غیرنظامیان، می‌تواند تهدیدی بر علیه

صلح و امنیت بین المللی باشد و اراده خود را درخصوص اتخاذ اقدامات مناسب (مقتضی) در چنین مواردی اعلام نمود. البته این موضوع همچنان مورد بحث است که این قطعنامه‌ها تا چه حد حاوی تغییر جدیدی از صلح و امنیت بین المللی هستند. اکثر قطعنامه‌هایی که بحران‌های بشردوستانه را تهدید بر علیه صلح و امنیت بین المللی دانسته‌اند به آثار آن بحران‌ها بر صلح و ثبات در مناطق مزبور نیز اشاره داشته‌اند. در این گونه موارد دغدغه این آثار وجود داشت که باعث بوجود آمدن بحران‌های دیگری مثل سرازیر شدن آوارگان به کشورهای همسایه و یا نزاع و درگیری با دولت‌های همسایه، می‌تواند صلح و امنیت را به طور سنتی تهدید نماید و یا به عبارت دیگر، منجر به مخاصمه مسلحانه، بین دولت‌ها شود. تفکیک این دغدغه‌ها از یکدیگر و گفتن اینکه تنها دغدغه شورای امنیت در این موارد، وضعیت‌های بشردوستانه داخلی بوده است، مشکل است. با این حال توضیحاتی که شورای امنیت از وضعیت‌های تهدیدکننده صلح و امنیت بین المللی به دست می‌دهد و نیز اعمالی که شورای امنیت برای مقابله با این تهدیدات مجوز آنها را صادر می‌نماید نشان‌دهنده آن است که آثار این وضعیت‌ها بر افرادی که در این بحران‌ها گرفتار شده‌اند، یکی از انگیزه‌های مهم و واقعی، اگر نه انحصاری تصمیمات شورای امنیت بوده است. این امر را می‌توان شاهدی بر وجود تحول در مفهوم تهدید علیه صلح و امنیت بین المللی دانست، تحولی که تهدیدات علیه افراد موجود در قلمرو دولت‌ها را نیز مانند مخاصمات میان دولت‌های جدید می‌انگارد. این امر را به نوبه خود می‌توان حرکتی به سوی تفسیر انسان محور مقررات منشور ملل متحد دانست» (رحیم زاده، ۱۳۹۸: ۲۳-۲۸).

۲- سازمانهای بین المللی دست‌اندرکار صلح و امنیت بین المللی

پس از دولت‌ها، سازمانهای بین المللی عمده‌ترین تابعین حقوق بین المللی به شمار می‌آیند سازمان‌های بین المللی به تجمعی از دولت‌ها اطلاق می‌شود که براساس یک سند تأسیس (معاهده) تشکیل می‌شود و اعضای آن اهداف مشترکی را در نهادها و کارگزاری‌های ویژه با فعالیت خاص و مداوم دنبال می‌کنند. با توجه به کثرت سازمانهای بین المللی در سطح جهان، طبقه‌بندی آنها ضروری به نظر می‌آید. سازمان‌های بین المللی را می‌توان از جهات عدیده‌ای طبقه‌بندی کرد:

از نظر هدف:

- سازمان‌های نظامی (پیمان آتلانتیک شمالی، پیمان سابق ورشو و ...).

- سازمان‌های اقتصادی (سازمان تجارت جهانی، سازمان همکاری اقتصاد اکو).

- سازمان‌های آموزشی - تربیتی (یونسکو، دانشگاه ملل متحد و ...).

از لحاظ هدف سازمان‌های بین‌المللی بر احتی قابل شمارش نیستند، زیرا می‌توان سازمان‌های زیادی را با اهداف

مختلف ورزشی، فرهنگی، هنری، علمی، حرفه‌ای، آموزشی، سیاحتی، غیره برشمرد.

از نظر نحوه کار:

- سازمان‌های تصمیم‌گیرنده (سازمان ملل متحد)

- سازمان‌های عمل‌کننده (سازمان‌های علمی و فنی)

از نظر وسعت اقتدار:

- سازمان‌های جهانی (سازمان ملل متحد)

- سازمان‌های منطقه‌ای (اتحادیه اقتصادی اروپا)

از نوع اعضاء:

- سازمان‌های بین‌المللی دولتی

- سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی

الف) - سازمان‌های بین‌المللی دولتی به سه دسته می‌شوند:

۱- سازمان‌های بین‌الدولی جهانی^۱

۲- سازمان‌های بین‌الدولی منطقه‌ای^۲

۳- سازمان‌های بین‌الدولی فرامنطقه‌ای^۳

ب) سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی:

به موجب قطعنامه شماره ۲۸۱ شورای اقتصادی و اجتماعی مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۵۰، «هر سازمان بین‌المللی که در نتیجه انعقاد قرارداد بین دولت‌ها ایجاد نشود. سازمان بین‌المللی غیردولتی محسوب می‌شود». سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی را به دو دسته تقسیم کرده‌اند:^۴ و اما منظور از سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی انتفاعی «شرکت‌های چند ملیتی» است که فعالیت تجاری و بازرگانی وسیعی در سطح جهان انجام می‌دهند (موسی‌زاده، ۱۳۹۶، ۸۴-۸۲-۷۳-۷۲).

سازمان‌های بین‌المللی به عنوان ارگان‌های بین‌المللی برای حل مشکلات ناشی از روابط بین‌المللی مددکار دولت‌ها هستند تا آن حد که در حال حاضر همچون نهادهایی حقوقی به تقریب در تمام عرصه‌های روابط بین‌الملل حضوری فعال یافته‌اند. سازمان‌های بین‌المللی با پیمودن مرزهای جغرافیایی، تقریباً در تمام حوزه‌های

^۱ سازمان‌هایی هستند که به منظور در برگرفتن کلیه کشورهای جهان بوجود آمده‌اند. این سازمان‌ها خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: سازمان‌های وابسته به سازمان ملل متحد و سازمان‌های غیروابسته به سازمان ملل متحد. در قرن اخیر، دو سازمان بین‌الدولی جهانی پا به عرصه وجود گذاشته‌اند: جامعه ملل و سازمان ملل متحد.

^۲ به دلیل کثرت و تنوع سازمان‌های بین‌الدولی منطقه‌ای طبقه‌بندی آنها می‌تواند به اشکال گوناگون صورت گیرد ولی به طور کلی آن و برای دستیابی به یک طبقه‌بندی ساده‌تر سازمان‌ها را می‌توان در سه دسته تقسیم‌بندی کرد: الف) سازمان‌های اروپایی و منطقه آتلانتیک ب) سازمان‌های آمریکایی ج) سازمان‌های آسیایی و آفریقایی

^۳ سازمان‌های بین‌الدولی فرامنطقه‌ای به برخی از سازمان‌های بین‌المللی را نمی‌توان به جهت این که اعضای آن از نقاط مختلف جهان گردهم آمده‌اند یک سازمان منطقه‌ای محسوب کرد به همین دلیل آنها را باید در گروه دیگری به نام سازمان‌های فرامنطقه‌ای قرار داد مانند سازمان کنفرانس اسلامی.

^۴ سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی غیرانتفاعی - سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی انتفاعی

بین‌المللی ریشه دوانده‌اند: از اعماق اقیانوس‌ها و دریاها تا کهکشان‌های دوردست، و از ذرات اتم تا جای جای بیست خاک، در همه جا سازمان‌های بین‌المللی حضوری موثر دارند. مسائل مربوط به صلح و امنیت جهانی و منطقه‌ای (سازمان ملل متحد، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی و ...) اقتصاد و تجارت بین‌المللی (سازمان جهانی تجارت، جامعه اروپا، بانک جهانی و ...) حقوق بشر (مراجع ذیصلاح در قالب کنوانسیون‌های اروپایی و آمریکایی حقوق بشر، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و ...) و هر مسأله‌ای که به نحوی از انحاء با منافع جامعه بین‌المللی مرتبط باشد عموماً در چارچوب سازمان‌های بین‌المللی تنظیم می‌گردد. برای مثال حمایت مؤثر از محیط زیست، جز از رهگذر همکاری نهادین بین‌المللی قابل تحقیق نیست. رشد حیرت‌انگیز سازمان‌های بین‌المللی (دولتی) در نیمه دوم قرن بیستم باعث شد که شمار سازمان‌ها از تعداد تابعان اولیه حقوق بین‌المللی دولت‌ها بسیار بالاتر رود، واقعیتی که شاید تا مدتی پیش حتی تصور آن نیز چندان آسان نبود. افزایش تعداد قابل توجه سازمان‌های بین‌المللی در یک دوره کوتاه حکایت از آن دارد که مکانیسم قبلی اداره روابط بین‌المللی قادر به اجابت نیازها و ضرورت‌های امروز جامعه بین‌المللی نبوده است. در حقیقت هرچند سازمان‌های بین‌المللی نمودی از همکاری میان دولت‌ها هستند اما در عین حال تجلی این واقعیت می‌باشند که اغلب مسائل بین‌المللی به صرف همکاری غیرنهادین میان دو یا چند دولت، قابل انتظام و سازماندهی نیستند. اما جنبه دیگر این تحول مخاطراتی است که در ماهیت اقدامات و فعالیت‌های سازمان‌های بین‌المللی نهفته است و احتمال نقض حقوق دیگران و ورود خسارات را افزون ساخته است. گوااینکه عملیات حفظ صلح و به ویژه اقدامات نیروهای سازمان ملل در کنگو (۱۹۶۰-۱۹۶۳) برجسته‌ترین مصداق عینی نقض حقوق بین‌الملل توسط سازمانی بین‌المللی بوده است. ولی عرصه‌هایی که در آنها امکان تعدی سازمانها به قواعد و مقررات بین‌المللی وجود دارد، بسیار گسترده و گوناگون هستند. سازمان‌های بین‌المللی عهده‌دار خلع سلاح و کنترل تسلیحات (مثل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، سازمان ممنوعیت سلاحهای شیمیایی و ...) با ایجاد مراکز تحقیقاتی و فعالیت‌های نظارتی و بازرسی موجب نگرانی بعضی دولت‌ها شده‌اند. خلاصه کلام و مخاطرات نهفته در فعالیت‌های سازمان‌های بین‌المللی بیش از پیش از افزون یافته و بحث مسئولیت بین‌المللی آنها را جلوه‌ای جدید بخشیده است. بر همین اساس آقای (ال ایریان) مخبر ویژه کمیسیون حقوق بین‌الملل در دومین گزارش خود به کمیسیون در مورد روابط میان دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی در سال ۱۹۶۳ اعلام داشت که افزایش مداوم قلمرو فعالیت‌های سازمان‌های بین‌المللی، ابعاد جدیدی به موضوع مسئولیت سازمان‌ها داده است. از سوی دیگر اقدامات و فعالیت‌های سازمان‌های بین‌المللی اصولاً در قلمروی صورت

می‌گیرد که تحت سیطره حاکمیت ملی قرار دارد. از این رو همواره این نگرانی وجود دارد که در کشور محل استقرار یا فعالیت سازمان نهادهای عمومی و یا اشخاص خصوصی به انحای مختلف متعرض سازمان شوند. این احتمال در مورد نهادهای عمومی برخوردار از امکانات قضایی و اجرایی بیشتر جلب توجه می‌کند. اعطای مزایا و مصونیت‌ها به سازمان‌های بین‌المللی، سپری حمایتی از آنها در قبال مداخلات مقامات و مراجع ملی ایجاد می‌کند و مانع طرح مسئولیت آنها نزد دادگاه‌های داخلی می‌شود. اما آیا این امر باعث نمی‌شود که دولت‌ها از منزلت این چنین سازمان‌های بین‌المللی به واهمه افتند و عطای استقرار یا فعالیت سازمان در قلمرو خود را به لقای آن ببخشند. اگر نه اینچنین است چگونه می‌توان میان مسئولیت و مصونیت سازمان موازنه‌ی پدید آورد که در بستر آن منافع ملی دولت ذی‌نفع و نیز منافع بین‌المللی سازمان و دیگر اعضای آن همگی تضمین شوند. بر این اساس می‌توان سازمان‌های بین‌المللی را به عنوان اشکال و گونه‌های همکاری مبتنی بر یک موافقت‌نامه بین‌المللی تعریف کرد که دست کم دارای یک ارگان برخوردار از اراده مستقل هستند و به موجب حقوق بین‌المللی ایجاد شده‌اند. براساس ماده ۲ پیش‌نویس مقدماتی کمیسیون حقوق بین‌المللی در مورد مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی، واژه (سازمان بین‌المللی) به سازمانی دلالت دارد که به وسیله یک معاهده یا هر سند تابع حقوق بین‌الملل ایجاد شده و دارای شخصیت حقوقی بین‌المللی مستقل باشد. طبق این ماده علاوه بر دولت‌ها، سایر نهادها نیز می‌توانند عضو سازمان‌های بین‌المللی باشند. بر این اساس کمیسیون حقوق بین‌الملل با وقوف بر نارسایی‌های تعاریف ارایه شده قبلی، بین‌الدولی بودن سازمان را عنصر اساسی مفهوم سازمان بین‌المللی قلمداد نمی‌کند. به لحاظ تاریخی جایگاه سازمان‌های بین‌المللی در جامعه بین‌المللی متأثر از رشد همکاری دولت‌ها با یکدیگر و ماهیت مسائلی بوده است که در نتیجه تحولات بین‌المللی مطرح گشته‌اند. با وجود این همکاری میان دولت‌ها عامل بلافصل پیدایش سازمان‌های بین‌المللی نیست. اقدامات دولت‌ها ابتدا از رهگذر مجاری دیپلماتیک و انعقاد معاهدات بین‌المللی هماهنگ گردد و پس از آن برای اصلاح و روزآمد کردن اسناد موجود، تشکیل کنفرانس‌های بین‌المللی خاص و سپس منظم را در پی داشت. به هر حال سازمان‌های بین‌المللی را نمی‌توان صرفاً به عنوان ابزار همکاری قلمداد نمود. سازمان‌ها در عرصه روابط بین‌المللی به تدریج از حمایت مستقل برخوردار شدند و موقعیت خود را به عنوان عضو ضروری حیات بین‌الملل تثبیت نمودند. تا آنجا که دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۴۹ در رأی مشورتی خود جهت فراهم ساختن زمینه حضور فعال‌تر و مؤثرتر سازمان‌های بین‌المللی در حوزه روابط بین‌المللی ابراز داشت که نوع و ماهیت تابعان هر نظام حقوقی متأثر از نیازهای هر

جامعه است. بر همین اساس سازمان‌های بین‌المللی به تدریج به عنوان ستون نظام حقوقی بین‌المللی جلوه‌گر شدند و جامعه بین‌المللی دولت‌ها بر مشارکت آنها در فرآیندهای سیاسی و حقوقی بین‌المللی گردن نهادند. (بندری، ۱۳۹۸: ۴۲).

سازمان‌های بین‌المللی، سازمان‌های غیردولتی منطقه‌ای و جهانی از جمله بازیگران جدید عرصه بین‌المللی محسوب می‌شوند. سازمان‌های بین‌المللی که در حوزه‌هایی مانند حقوق بشر، جنگ و صلح فعالیت دارند تاثیر بیشتر و عمیق‌تری در تحول مفهوم صلح بر جای می‌گذارند. بازیگران فراملی اعم از دولتی یا غیردولتی تاثیرات زیادی بر صلح و دگرگونی نحوه تامین آن دارند که فعالیت آنها در برقراری صلح و امنیت در جهان صورت می‌گیرد. با وجود حقوق و وظایفی که سازمان‌های بین‌المللی در چارچوب قوانین خود برای دولت‌ها وضع کرده‌اند، نقش تعیین‌کننده‌ای در تامین صلح جهانی دارا می‌باشند. پس از جنگ سرد، شکل و ماهیت روابط بین‌الملل دستخوش تحولات متعددی گردید که باعث پراکندگی مراکز قدرت در جهان، ظهور علم و تکنولوژی، ایجاد و تقویت نقش سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیر دولتی شد و سازمان‌های زیادی در راستای حفظ و گسترش صلح در جهان به وجود آمده‌اند که اقدامات با ارزش و موثری را در این راستا انجام داده‌اند که عملکرد بعضی از مهمترین سازمان‌ها مانند سازمان ملل متحد، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، سازمان کنفرانس اسلامی و اتحادیه آفریقا در این زمینه بسیار موثر می‌باشد.

بعلاوه، پویایی و ابعاد جهانی و شرایط متفرقه به تعریف و گسترش صلح ادامه می‌دهند. نقش سازمان ملل در استقرار صلح باعث شده است که فعالیت‌های غیرنظامی آن افزایش یابد به حدی که سایر ارگان‌های تخصصی آن، به ویژه کشورهای تحت 'ECOSOC، به طور فزاینده‌ای در حال افزایش هستند. کشورهای درگیر در زمینه دیپلماسی پیشگیرانه، از طریق مداخلات بشردوستانه، فقرزدایی، بهداشت و سایر موارد، اقداماتی برای کاهش و جلوگیری از وقوع درگیری و سطح تنش‌ها انجام می‌دهند. نقش سازمان ملل در گذشته حفظ صلح بود ولی امروزه با اطمینان از توسعه اقتصادی و اجتماعی روش سنتی و نوین آن ادغام شده است. علاوه بر این، رابطه دهکده جهانی با صلح چندان شناخته شده نیست. دهکده جهانی، فضای مثلث صلح کانت را تقویت خواهد کرد. بالا رفتن نرخ تورم، بیکاری، فقر و تنش در ساختار اجتماعی با الگوی مصرف مواد مخدر، فساد و رشوه، محیط

آسیب پذیری را فراهم نموده است که باعث گسترش تنش و خشونت شده است و خشونت تعامل مثبتی برای تقویت دهکده جهانی نخواهد بود. نقش کلیدی و حساس سازمان‌های بین‌المللی در نظم و صلح جهانی انکارناپذیر است، اما اینکه ساختار نظام‌های بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی می‌تواند برطرف کننده مشکلات بین‌المللی همچون فقر، بیکاری، سوتغذیه، تروریسم و خشونت در سطح جهانی باشد، هنوز مورد کنکاش جدی قرار نگرفته است (رجب زاده، ۱۳۹۹: ۸).

۳- مجمع عمومی سازمان ملل متحد و صلح و امنیت بین‌المللی

مجمع عمومی می‌تواند اصول کلی همکاری برای حفظ صلح و امنیت بین‌الملل ما از جمله اصول حاکم بر خلع سلاح و تنظیم تسلیحات را مورد رسیدگی قرار دهد و ممکن است در مورد اصول یاد شده به اعضاء و یا به شورای امنیت و یا به هر دو توصیه‌هایی بکند. مجمع عمومی می‌تواند مسأله‌ای را که مربوط به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است و از جانب یکی از اعضای سازمان یا شورای امنیت یا یکی از کشورهای غیرعضو به آن ارجاع می‌شود مورد بحث قرار دهد، مگر اینکه موضوع در آن زمان تحت رسیدگی شورای امنیت قرار گرفته باشد. همچنین، مجمع می‌تواند در مورد این نوع موضوعات به کشور، کشورهای مربوط و به شورای امنیت و یا به هر دو توصیه‌هایی بکند. کشور غیرعضو که دعوایی را به مجمع عمومی ارجاع می‌دهد باید قبلاً تعهدات مربوط به حل مسالمت‌آمیز قضایا را که در منشور درج شده، بپذیرد. مجمع عمومی می‌تواند توجه شورای امنیت را به وضعیت‌هایی که احتمالاً صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره می‌افکند، جلب کند. مجمع عمومی رئیس و نواب رئیس خود را در اجلاس سالانه که از سومین سه‌شنبه سپتامبر هر سال آغاز می‌شود و معمولاً تا اواسط دسامبر به طول می‌انجامد، انتخاب کند. مجمع در هر اجلاس، اکثر موضوعات دستور کار خود را میان هفت کمیته اصلی تقسیم می‌کند. هر کشور عضو می‌تواند در هر یک از این کمیته‌های اصلی نمایندگانی داشته باشد. این کمیته‌ها که توصیه‌هایی را برای تصویب در جلسات عمومی مجمع تنظیم می‌کنند عبارتند از:^۱ موضوعات دستور جلسه

۱ - کمیته ویژه سیاسی (برخی مسایل سیاسی) - کمیته اول (مسایل سیاسی و امنیتی از جمله تعدیل تسلیحات) - کمیته دوم (مسائل اقتصادی و مالی) - کمیته سوم ۱

(موضوعات اجتماعی، انسانی و فرهنگی) - کمیته چهارم (موضوعات مربوط به قیومت از جمله سرزمین‌های غیرخودمختار) - کمیته پنجم (امور اداری و بودجه‌ای) -

کمیته ششم (امور حقوقی)

مجمع که به یک کمیته اصلی ارجاع نشده از سوی خود مجمع عمومی در جلسات عمومی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. (موسی‌زاده، ۱۳۹۶: ۷۷-۷۹).

برخی صاحب نظران، مجمع عمومی را رکن قانونگذاری ملل متحد نامیده‌اند. از این دید، شگفت‌آور نیست که این رکن در مورد حفظ صلح و امنیت بین‌المللی که غایت تأسیس این سازمان است، بتواند تصمیم‌گیری نموده و حداقل، رهنمودهایی را ارائه نماید. با این حال، همین که منشور ملل متحد در بیان حوزه صلاحیت‌ها و اختیارات مجمع عمومی صراحتاً به مسائل خلع سلاح اشاره کرده، مؤید اهمیت این مقوله در نظام مبتنی بر منشور است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در راستای تحقق اهداف مندرج در منشور ابتدا رویکردی عام را مدنظر قرار داده است. در طول سال‌های دهه ۱۹۵۰، هدف این فرآیند تنظیم، تمدید و کاهش متعادل کلیه نیروهای مسلح از رهگذر برنامه‌ای هماهنگ و فراگیر بود. در سال ۱۹۵۹، برای نخستین بار مفهوم خلع سلاح عمومی و کامل در دستور کامل مجمع عمومی قرار گرفت. خلع سلاح عمومی انعکاس جهان شمولی عرصه این فرآیند در جریان ایجاد و اجرا و خلع سلاح کامل نیز نمودار شمول آن نسبت به تمامی تسلیحات بوده است. مسأله‌ای که از همان آرمان فراتر نرفته است. در بیان حوزه صلاحیت‌ها و اختیارات مجمع عمومی صراحتاً به مسائل خلع سلاح اشاره کرده است. مؤید اهمیت این مقوله در نظام مبتنی بر منشور است. بر این اساس، ماده ۱۱ بر این وظیفه مجمع عمومی تأکید نموده است. برخی بر این عقیده‌اند که با توجه به ماده ۱۱ و اینکه چنین ماده‌ای در خصوص اختیارات شورای امنیت وجود ندارد، مسئولیت اصلی و عمده تمهید راهبردهای ملی خلع سلاح، برعهده مجمع عمومی است و نه شورای امنیت. در واقع مجمع عمومی رکن اصلی ملل متحد برای انجام بررسی‌های مربوط به این موضوع است. در پرتو مقایسه اختیارات مجمع و شورا، مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی برعهده شورای امنیت است و بنابراین راهبردهای کلی مجمع در این خصوص تنها وقتی دارای اعتباری مرادف با ماده ۲۵ منشور است که مورد تأیید شورا باشد و مجمع خود به خود نمی‌تواند تصمیماتی الزام‌آور در این زمینه‌ها اتخاذ نماید. با توجه به تجارب بدست آمده از دو جنگ جهانی و ناکافی جامعه بشری در جلوگیری از جنگ، منشور سازمان ملل متحد به گونه‌ای جدید با مسئله کنترل تسلیحات و خلع سلاح برخورد کرد. از همان آغاز تأکید این سازمان با مجمع عمومی و شورای امنیت در تفسیر و تبیین مهار تسلیحات و خلع سلاح با مشکلاتی روبرو بودند و این اختلافات نظری، موجب ارزیابی دوگانه محققان و حقوق‌دانان در مورد وظیفه سازمان ملل متحد در کنترل

تسلیمات و خلع سلاح شد. واقعیت امر این است که منشور سازمان ملل متحد، موضوع تسلیمات، مهار آن‌ها و خلع سلاح را بدرستی تعریف نمی‌کند، در حالی که هدف اصلی سازمان ملل متحد را حفظ صلح و تأمین امنیت بین‌المللی قرار داده است با این وصف از لحظه تأسیس سازمان ملل متحد، این سازمان اقدام‌های گسترده‌ای در زمینه خلع سلاح انجام داده است. (سرتیپی و حجت‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۲۰-۲۱۷).

مجمع عمومی و مسئولیت ثانویه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی صالحیت مجمع عمومی در برقراری صلح و امنیت بین‌المللی موضوع بحث برانگیزی بود که در کنفرانس سانفرانسیسکو میان دولت‌های کوچک و ابرقدرت‌ها جدل‌های بسیاری ایجاد کرد. این مباحثات به این خاطر بود که در کنفرانس دامبارتن اکس دولت‌های بزرگ قدرت‌چندانی برای مجمع عمومی قائل نشده بودند و به همین دلیل در سانفرانسیسکو دولت‌های کوچک‌تر بر این عقیده بودند که نایستی تمامی قدرت‌ها در شورای امنیت متمرکز شود. بر همین اساس فصل ششم منشور که بیان‌کننده مواد مرتبط با حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی است منعکس‌کننده سازش میان دو دیدگاه مطرح شده است. دیدگاهی که از سوی دولت‌های کوچک مطرح بود و خواستار صالحیت‌های وسیعی برای مجمع عمومی بود و دیدگاهی که از سوی ابرقدرت‌ها مطرح بود و به دنبال تمرکز قدرت در شورای امنیت بود. بدین ترتیب دیدگاه‌هایی که به دنبال بسط صالحیت‌های مجمع عمومی بودند در مواد ۱۴ و ۱۰ منشور منعکس شدند. در حالی که نظرات دولت‌هایی که خواستار محدود بودن صالحیت‌های مجمع عمومی بودند در مواد ۱۱ و ۱۲ منشور منعکس شدند. با توجه به وظایفی که منشور بر عهده مجمع عمومی گذاشته است، این فقط شورای امنیت نیست که مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را بر عهده دارد، بلکه مسئولیت ثانویه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نیز بر عهده مجمع عمومی است. با این که شورای امنیت قدرت ویژه‌ای برای استقرار صلح و امنیت بین‌المللی دارد؛ اما مجمع عمومی نیز به عنوان یکی از ارکان اصلی این سازمان در این خصوص اهمیت زیادی دارد. مجمع عمومی وسیله‌ای برای رسیدن به اجماع درباره مسائل دشوار است و امکان ابراز شکایت‌ها و مبادلت دیپلماتیک را فراهم می‌سازد. مجمع عمومی در طول سال‌ها با تصویب اعلامیه‌هایی درباره صلح، حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها و همکاری بین‌المللی، به ترویج راه‌های مسالمت‌آمیز بین ملت‌ها کمک کرده است. مجمع عمومی می‌تواند هر مسئله یا موضوع واقع در حدود این منشور یا مرتبط با اختیارات و وظایف هر یک از ارکان پیشینی شده در این منشور را مورد بحث قرار دهد و درباره هر یک از این مسائل یا موضوع‌ها

به اعضای ملل متحد یا شورای امنیت یا هر دو توصیه هایی بنماید (ماده ۱۰ منشور)، اصول عام همکاری در حفظ صلح و امنیت بین المللی را مد نظر قرار دهد و توصیه هایی در خصوص چنین اصولی به اعضا یا شورای امنیت یا هر دو بنماید (بند ۱ ماده ۱۱)، همچنین می تواند هر مسئله مربوط به حفظ صلح و امنیت بین المللی را مورد بحث قرار دهد که هر یک از اعضای ملل متحد یا شورای امنیت یا طبق بند ۲ ماده ۳۵ دولتی که عضو ملل متحد نیست به آن ارجاع داده باشد و درباره هر یک از این موضوع ها توصیه هایی را به دولت یا دولت های مربوط یا شورای امنیت یا هر دو بنماید (بند ۲ ماده ۱۱).

محدودیت های مجمع عمومی در حفظ صلح و امنیت بین المللی صالحیت های مجمع عمومی دارای محدودیت هایی است. اولاً طبق بند ۱ ماده ۱۲ منشور ملل متحد، مجمع عمومی نمی تواند در رابطه با اختلاف ها یا وضعیت هایی که به شورای امنیت ارجاع می شوند، توصیه هایی ارائه نماید. مجمع عمومی سازمان ملل زمانی توصیه هایی را می پذیرد که شورای امنیت صراحتاً از این مجمع می خواهد تا اقدامی را اتخاذ نماید و یا وقتی که شورای امنیت مسئله را از دستور کار خود خارج کند. در صورت رعایت مقررات بند ۱ ماده ۱۲ منشور، مجمع عمومی می تواند برای حل مسالمت آمیز هر وضعیتی که به نظر می رسد احتمالاً به رفاه عام یا روابط دوستانه میان ملل شامل وضعیت های ناشی از نقض مفاد منشور حاضر که مقاصد و اصول ملل متحد را مقرر می دارند؛ اقدام هایی را توصیه نماید. دوماً مجمع عمومی طبق بند ۲ ماده ۱۱ منشور، مکلف است که هرگاه مسئله ای که مستلزم اقدام عملی به موجب فصل ششم منشور باشد، به شورای امنیت ارجاع دهد. همچنین مجمع عمومی طبق بند ۲ ماده ۷ منشور، حق مداخله در امور داخلی دولت ها را ندارد. قطعنامه ۳۷۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد معروف به «قطعنامه اتحاد برای صلح» که در جریان جنگ کره به تصویب رسید؛ اختیارات بیشتر و مسئولیت اولیه ای را برای حفظ صلح و امنیت بین المللی به مجمع عمومی واگذار نموده است. مجمع عمومی با وجود دو شرط به این قطعنامه استناد می کند: در موارد تهدید صلح و شورای امنیت به دلیل حق و تو اعضای دائم خود نتواند به بررسی موضوع پردازد و صلح و امنیت بین المللی را برقرار کند. با وجود این شرایط، مجمع عمومی از قطعنامه بدون توصیف وضعیتی که به بررسی آن می پردازد، استفاده کرده است و زمانی مداخله می نماید که شورای امنیت به واسطه حق و تو اعضای دائم خود نتواند به بررسی موضوع پردازد (آل کجبا ف و همکاران: ۱۳۹۶: ۶۹).

نتیجه گیری

مجمع عمومی سازمان ملل متحد، بین پنج نهاد اصلی تشکیل دهنده سازمان ملل، تنها جایی است که تمامی اعضای سازمان در آن حضور دارند. چهار نهاد اصلی دیگر سازمان ملل شامل شورای امنیت، شورای اقتصادی و اجتماعی، دبیرخانه و دیوان بین المللی دادگستری هستند. براساس منشور سازمان ملل متحد، کارکرد مجمع عمومی شامل بحث، بررسی و ارائه توصیه‌هایی درباره طیف متنوعی از موضوعات مرتبط با صلح و امنیت بین الملل، شامل توسعه، خلع سلاح، حقوق بشر، قوانین بین المللی، و حکمیت مسالمت‌آمیز بین ملت‌های متنازع است.

مجمع عمومی سازمان ملل همچنین اعضای غیردائم شورای امنیت و دیگر نهادها همچون شورای حقوق بشر را انتخاب کرده و براساس توصیه شورای امنیت، دبیرکل را تعیین می‌کنند. از دیگر وظایف عمده این مجمع بررسی گزارش‌های ارائه شده توسط چهار نهاد دیگر اصلی سازمان ملل، ارزیابی وضعیت مالی و تأیید بودجه سازمان ملل است؛ همچنین با همکاری شورای امنیت، قضات دیوان بین المللی دادگستری را انتخاب می‌کند.

امروزه مجمع عمومی به یک مرکز جهانی برای حل و فصل اختلافات بین المللی و برقرار کننده صلح و امنیت بین المللی بین کشورها تبدیل شده که نقش مهمی در جلوگیری از تشدید بحران‌ها بر عهده دارد. اصولاً نباید از تفسیر محدود منشور استفاده شود و مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین المللی منحصراً در اختیار شورای امنیت قرار گیرد. قطعاً اکثریت دولت‌های عضو سازمان ملل متحد زیر بار این ترتیب نخواهند رفت. اصولاً باید هر یک از ارگان‌های سازمان ملل و بویژه شورای امنیت و مجمع عمومی به دنبال تسهیل شرایط کاری یکدیگر باشند و کلیه دولت‌های عضو در مورد نحوه تقسیم مسئولیت مربوط به حفظ صلح و امنیت بین المللی و شناختن حقوق و اختیارات مجمع عمومی، با توجه به قطعنامه اتحاد برای صلح توافق نمایند. تقسیم مسئولیت بین مجمع عمومی و شورای امنیت زمانی به وجود می‌آید و اثری پایدار خواهد داشت که زمانی که آراء اکثریت دولتهای عضو با منافع سیاسی و اقتصادی دولت‌های قدرتمند در زمینه حفظ صلح و امنیت بین المللی مطابقت نداشته باشد، دولت‌های قدرتمند از آراء اکثریت دولت‌های عضو پیروی کنند؛ اما تا زمانی که این کشورها منافع خود را در اولویت قرار دهند، اقدامات مجمع عمومی در زمینه حفظ صلح و امنیت بین المللی تأثیری نخواهد داشت. اگر روزی این اتفاق بیفتد، می‌توان گفت که جامعه بین‌المللی بر مبنای عدالت به وجود خواهد آمد و سرنوشت دنیا فقط در اختیار دولت‌های قدرتمند نخواهد بود.

منابع و مأخذ

الف- کتابها

۱- سرتیپی، حسین؛ حجت‌زاده، علیرضا(۱۳۹۲)، حقوق امنیت هسته‌ای (بررسی رویکرد نظام عدم اشاعه هسته‌ای). تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ اول.

۲- فلسفی، هدایت ا...، (۱۳۹۰)، صلح جاویدان و حکومت قانون، فرهنگ نشر نو، تهران، چاپ اول.

۳- موسی‌زاده، رضا(۱۳۹۶)، بایسته‌های حقوق بین‌الملل عمومی، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ بیست و هفتم.

ب- مقالات

۴- آل کجباف، حسین؛ حیدری، بهاره؛ کاظمی نائینی، سیدموسی (۱۳۹۶)، نقش و کارکرد مجمع عمومی سازمان ملل در مبارزه با خشونت و افراط‌گرایی، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲.

۵- رجب‌زاده، آرام(۱۳۹۹)، نقش مجمع عمومی سازمان ملل متحد در استقرار صلح با تأکید بر قطعنامه اتحاد برای صلح، سومین کنفرانس بین‌المللی صلح پژوهی.

۶- ستوده، شهلا(۱۳۹۹)، تاثیر حقوق گردشگری بر صلح و امنیت جهانی، سومین کنفرانس بین‌المللی صلح پژوهی.

۷- صادقی حقیقی، دیدخت (۱۳۸۱)، مروری اجمالی بر اقدامات مجمع عمومی و شورای امنیت در مقابله با تروریسم بین‌المللی، اطالعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۸۳.

۸- عبیری، غلامحسین (۱۳۸۸)، از مثلث صلح تا دهکده جهانی: دو قرن تلاش غرب برای توسعه اقتصادی، بانک و اقتصاد، شماره ۱۰۳.

ج- پایان نامه‌ها

۹- بندری، سحر (۱۳۹۸)، ارزیابی نقش مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تحکیم صلح و امنیت بین المللی، پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد.

۱۰- رحیم زاده، اصغر (۱۳۹۸)، تحول در مفهوم تهدید علیه صلح و امنیت بین المللی در هزاره سوم، پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد.

Abstract

Peace consolidation is an interwoven set of activities that theoretically lack a clear legal basis in the United Nations Charter, but are practically and empirically the most important tools available to ensure international peace and security, while that peace consolidation is a practical approach to maintain peace and international security and its positive achievements cannot be denied. Among the pillars of the United Nations, the General Assembly is the overarching pillar of the United Nations and has the secondary role of maintaining international peace and security after the Security Council. The Security Council has the main responsibility of maintaining peace, but this responsibility is not exclusive, and the inability of the Security Council to take immediate action in international crises will not prevent the United Nations from fulfilling its duty to maintain international peace and security. In general, the actions of the General Assembly will be effective when all the member states recognize the rights and powers of the General Assembly and the powerful countries give more importance to the votes of all the member states than their own interests.

Key words: General Assembly, responsibility, peace, security, United Nations